|  |  |
| --- | --- |
| آستين نو ، بخور پلو | |
| http://www.koodakan.org/Gnome/picture/m014.jpg | روزي ملا نصرالدين به يك مهماني رفت و لباس كهنه اي به تن داشت . صاحبخانه با داد و فرياد او را از خانه بيرون كرد .  او به منزل رفت و از همسايه خود ، لباسي گرانبها به امانت گرفت و آنرا به تن كرد و دوباره به همان ميهماني رفت .  اينبار صاحبخانه با روي خوش جلو آمد و به او خوش آمد گفت  و او را در محلي خوب نشاند و برايش سفره اي از غذاهاي رنگين پهن كرد . |
| ملا  از اين رفتار خنده اش گرفت  و پيش خود فكرد كرد كه اين همه احترام بابت لباس نوي اوست .  آستين لباسش را كشيد و گفت : آستين نو بخور پلو ، آستين نو بخور پلو .  صاحبخانه كه از اين رفتار تعجب كرده بود از ملا پرسيد كه چكار مي كني .  ملا گفت : من هماني هستم كه با لباسي كهنه به ميهماني تو آمدم و تو مرا راه ندادي و حال كه لباسي نو به تن كرده ام اينقدر احترام مي گذاري . پس اين احترام بابت لباس من است نه بخاطر من . پس آستين نو بخور پلو ، آستين نو بخور پلو .. | |